

سیدعلی شایگان، زندگی نامه سیاسی، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، گردآورنده: احمد شایگان. تهران: آگاه، ۱۳۸۵. ج. ۲. ۵۶۴ ص + ۵۵۵ ص. دوره دو جلدی: ۱۳۵۰۰۰ ریال.

در میان چهره‌های همراه با نهضت ملی شدن صنعت نفت، سیدعلی شایگان (۱۳۶۰-۱۲۸۱) از معدود شخصیت‌هایی است که بیش از آنکه شهرت و اعتبار خود را مدیون این همراهی باشد، با همراهی خود بدان شهرت و اعتبار بخشید. از اواخر سال ۱۳۱۳، اندک زمانی پس از اخذ دکترای حقوق از دانشگاه پاریس، معاونت دانشکده حقوق تهران را عهده‌دار شد و حدود دوازده سال بعد در ۱۳۲۵ و چند سالی پیش از تشکیل نهضت ملی، در کابینه احمد قوام به وزارت فرهنگ رسید. ولی با این حال از روزی که در اواخر مهرماه ۱۳۲۸ پایه‌های دکتر مصدق، در یک تحصن تاریخی در بنیان جبهه ملی ایران سهیم شد، تا پایان راه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از این همراهی روی بر نگرداند و حتی در یک دوره طولانی از غربت و دوری از ایران نیز سعی کرد تا پاره‌ای از ارزشها و تعلقات سیاسی بر جای مانده از آن نهضت را حفظ کند.

از این رو سیدعلی شایگان، زندگی نامه سیاسی، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها را که اینک به کوشش فرزندان احمد شایگان در دو مجلد و به نحوی منقح منتشر شده است، می‌توان اثری مهم و درخور توجه دانست در روشنتر شدن گوشه‌هایی از تاریخچه نهضت ملی ایران.

از میان ده فصلی که در مجموع این کتاب را شکل داده‌اند، حدود سه فصل را خاطرات و نوشته‌های خود دکتر شایگان تشکیل می‌دهند:

توصیفی زیبا و جاندار از دوران کودکی صاحب‌خاطرات و مسقط‌الراس او شیراز سالهای پایانی دوره قاجار (ج ۱، صص ۴۴-۱۸)، مجموعه‌ای از یادداشتهای روزانه در فاصله شهریور ماه ۱۳۲۸ تا اردیبهشت ۱۳۲۹ (ج ۱، صص ۳۱۵-۷۶) و تاریخچه‌ای از نحوه شکل‌گیری جبهه ملی و نهضت ملی شدن صنعت نفت (ج ۱، صص ۴۰۰-۳۱۷) بخشهایی از کتاب‌اند.

باقی نیز فصلهایی است که احمد شایگان، گردآورنده این مجموعه، برای تکمیل کار و ارائه تصویری از آن بخش از فعالیتهای دکتر شایگان که خود در این یادداشتهای نوشته‌ها توفیق ثبت و نگارش آنها را نیافت، با استناد به پاره‌ای از پژوهشهای تاریخی و اسناد و گزارشهای منتشر شده موجود تدوین کرده و بر این مجموعه افزوده است: گزارشی از ایام تحصیلات اولیه سیدعلی شایگان در تهران و فرانسه و سپس تدریس در دانشگاه تهران (ج ۱، صص ۵۸-۴۳)، دوران تصدی وزارت فرهنگ، نخست به عنوان معاون و آنگاه وزیر در کابینه قوام السلطنه (ج ۱، صص ۲۴-۵۹)، فصول ششم و هفتم کتاب که به نوشته احمد شایگان در آنها «... سعی شده است که نقش ایشان در باقی‌مانده دوران ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی ایران [از تصویب قانون ملی شدن تا کودتای ۲۸ مرداد] با کمک گرفتن [از] روزنامه‌ها یا نوشته‌های خود» دکتر شایگان توصیف شود (ج ۱، صص ۵۵۳-۴۰۱)، فصلی کوتاه در اشاره به کودتای ۲۸ مرداد در آغاز مجلد دوم

# زندگی سیاسی علی شایگان

کاوه بیات



(صص ۱۹-۹)، «زندان و محاکمات» (ج ۲، صص ۲۱-۱۱۳) مجموعه بسیار مهمی از اسناد و مکاتبات مختلف در مورد تجدید فعالیتهای سیاسی تعدادی از فعالین نهضت ملی در خارج از کشور در فاصله سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۵ (ج ۲، صص ۱۸۰-۱۱۵ و ۳۵۹-۳۲۱) و بالاخره چند سال پایانی زندگی دکتر شایگان که با مراحل نخست انقلاب اسلامی توأم شد (ج ۲، صص ۲۲۰-۱۸۶)، علاوه بر این مجموعه‌ای از مقالات، مکاتبات و اسناد مربوط به حیات فرهنگی و سیاسی صاحب‌خاطرات نیز در پایان جلد دوم پیوست شده‌اند (ج ۲، صص ۵۱۵-۲۲۳).

اگرچه از لحاظ ارائه تصویری از جوانب مختلف زندگانی فرهنگی و سیاسی دکتر شایگان، کل مطالب گردآمده در این مجموعه، رشته به هم پیوسته و منسجمی را تشکیل می‌دهد ولی همان گونه که اشاره شد از نظر پژوهشهای تاریخی تنها چند فصل از آن متضمن داده‌هایی نو و جدید هستند. یکی از مهمترین این فصلها بخش مربوط به یادداشتهای روزانه دکتر شایگان در فاصله شهریور ۱۳۲۸ تا اردیبهشت ۱۳۲۹ است؛ یعنی دوره‌ای که در خلال آن دکتر شایگان با تکیه بر یک اعتبار اداری و دانشگاهی به نحوی جدی و اساسی پای در عرصه زد و خوردهای سیاسی نهاد. در این یادداشتهای در کنار ترسیم شمه‌ای از فعالیتهای روزمره صاحب‌خاطرات

در مقام استاد دانشگاه در کنار چهره‌هایی چون ابراهیم پورداود، عبدالمجید زنگنه، محمود شهبازی، محمدحسین علی‌آبادی، کریم سنجابی، عبدالله معظمی... و جلال‌الدین همایی در دانشکده حقوق، از پرونده‌های و کالتی او در رسیدگی به امور بزرگانی چون ملک الشعراى بهار، محمد قزوینی و علامه دهخدا... نیز صحبت می‌شود. از دوستی و معاشرت خانوادگی با کسانی چون دکتر رضا کاویانی سخنی در میان است و کم و کیف مجموعه تلاشهایی سیاسی برای حضور در رقابتهای انتخاباتی دوره اول مجلس سنا و دوره شانزدهم مجلس شورای ملی که در نهایت به صورت تشکیل جبهه ملی به همراهی با طیف گسترده‌تری از سیاستمداران همسو منجر شد.

دقائق و جزئیات مطرح شده در یادداشتهای این بخش از لحاظ آشنایی با خم و چم سیاستهای زمانه، از زد و بندهای لازم و ضروری گرفته تا چگونگی اعمال تدابیری در جهت ابطال آرای فلان حوزه انتخاباتی برای روآمدن کاندیداهایی در جایی دیگر، در نوع خود بدیع و منحصر به فرد است.

جنبه روز به روز این یادداشتهای باعث آن بوده است که از نحوه شکل‌گیری یک تجربه مهم سیاسی، یعنی از چگونگی برآمدن جبهه ملی ایران، ملاحظات و برداشتهای صریح و صادقانه‌ای بر جای بماند که لاجرم با هر گونه تلاش بعدی برای ارائه روایتی تاریخ‌نگارانه از این تغییر و تحول تفاوت‌هایی اساسی دارد. این تفاوت عمده و اساسی را حتی در مقایسه‌ای اولیه میان لحن و محتوای این یادداشتهای با روایتی که خود دکتر شایگان حدود بیست و چند سال بعد از تحولات همین دوره نوشت (ج ۱، صص ۳۵۹-۳۲۹) می‌توان حس کرد. برای مثال در این یادداشتهای از رقابتهای پنهان و آشکار و همجوشی‌هایی میان بسیاری از افراد این جمع سخن به میان آمده که گرچه طبیعی و معمول هر گونه تحرک گسترده سیاسی است ولی به گونه‌ای که حتی در روایت بعدی نویسنده همین یادداشتهای نیز ملاحظه می‌کنیم، در خلال گذار از یک تاریخچه این جهانی و عرفی به تاریخچه‌ای آن جهانی و مقدس، بسیاری از این دقائق و جزئیات مهم از دست می‌رود. دقائق و جزئیاتی که برای شناسایی مراحل بعدی نهضت ملی و به ویژه کشمکشهای درونی آن حائز اهمیت فراوانی هستند، ولی در اثر دگرگونی‌هایی از نوع مذکور، به ندرت ثبت تاریخ شده‌اند.

این تفاوت دیدگاه را در آرای ابراز شده نسبت به پاره‌ای از رجال و شخصیت‌های سیاسی حاضر در این تحولات نیز می‌توان دید. برای مثال در حالی که در ادبیات سیاسی برآمده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، سیدحسن تقی‌زاده مطابق با رأی که دکتر مصدق در جلسه ۷ آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی در مورد نقش او در تجدید امتیاز نفت جنوب در سال ۱۳۱۱ صادر کرد - «... مادر روزگار نژاد کسی را که به بیگانه چنین خدمتی بکنند...» - در ادبی مرتبه سلسله مراتب رجال خائن و نابکار این سرزمین جای گرفت، دکتر شایگان که بنا به دلایلی چون عضویت در شورای فرهنگ با تقی‌زاده ارتباط کاری پیوسته‌ای داشت به رغم همدلی با جریان پیش گفته، با اشاره به آنکه وی «... حرفهای معقول و منطقی و در نفع مردم و عامه می‌زند...» از ثبت این شک و تردید خود نیز ابا ندارد که بنویسد: «... نمی‌دانم چطور چنین

آدمی می توانسته است چنان که مشهور است به کشور خود خیانت کند. با وجود آنکه از تمام دلایل قوی به بر علیه او اطلاع دارم، دلم به خیانت او گواهی نمی دهم...» (ص ۲۰۳).

و یا در بخشی دیگر در اشاره به رفتار سیاسی دکتر مصدق از آن یاد کند که به رغم اعتقادش به او، آنکه «... به او ایمان کامل دارم، یعنی در دوستی و امانت و خیر خواهی او تردیدی نیست...» ولی عملکرد سیاسی دکتر مصدق را مبین آن بداند که «... فکر قبلی و حاضری برای کار سیاست ندارد و خود را به تبع پیش آمد قرار می دهد. یعنی البته نظر عالی غائی او خدمت به مملکت و آزادی است ولی از این فکر اساسی که بگذریم، در سایر موضوعات منتظر حوادث می شود و با نظر جمع غالباً تصمیماتی می گیرد یا نظریاتی را قبول می کند که خود با آن قبلاً مخالف بوده...» است (ص ۱۵۹).

نظری که با تبدیل تدریجی سنت و خاطره بر جای مانده از نهضت ملی شدن صنعت نفت به یک کیش «ملی - مذهبی» - تمام عیار و جایگاه مصون از خطایی که برای پیشوایانش به دنبال آورد، در آن چارچوب جز به نوعی گرایش کفرآمیز و نشانی از سستی ایمان به چیز دیگری قابل تعبیر نیست.

آراء و عقاید غیر ارتودوکسی چون نمونه های یاد شده فقط به داورهای دکتر شایگان در مورد افراد و شخصیت های حاضر در تحولات آن روزگار محدود و منحصر نمانده، پاره ای از رخداد های آن ایام را نیز در بر می گیرد. برای مثال به ماجرای قتل هژیر به دست سیدحسین امامی در آبان ماه ۱۳۲۸ می توان اشاره کرد. دکتر شایگان به رغم مخالفت جدی و اساسی با عبدالحسین هژیر (صص ۱۷۸-۱۷۷) از مجازات قاتل او حمایت کرد. به عقیده او امامی بنا بر هر دلیلی که هژیر را کشته بود - چه از روی نیت جنایی و چه از روی وطن پرستی و تعصب ملی و مذهبی - به هر حال می بایست مجازات شود: «... چه نظام اجتماع مستلزم آن است که هر کس بر علیه آن قیام کند مجازات شود، خواه دزد و جانی باشد، خواه سقراط...» زیرا چنان اقدامی جز «... گسیختن سلسله نظام اجتماعی...» نتیجه دیگری نمی توانست به دنبال داشته باشد (ص ۱۸۱).

حال آنکه چندی بعد در ماجرای ترور رزم آرا جبهه ملی موضع دیگری گرفت و لایحه عفو استاد خلیل طهماسبی را به تصویب مجلس رساند. متأسفانه یادداشت های روزانه دکتر شایگان در اردیبهشت ۱۳۲۹ خاتمه می پذیرد و تاریخچه ای هم که حدود بیست و چند سال بعد نوشت، این موضوع را در بر ندارد. از این رو از تجدید نظری که ظاهراً صورت گرفت، اطلاعی در دست نیست.

فصل مربوط به تجدید فعالیت های جبهه ملی در فاصله سال های پایانی دهه ۱۳۳۰ تا نیمه نخست دهه بعد و به ویژه مسائل مربوط به تحولات دانشجویی خارج از کشور که زمینه ساز برآمدن یک حرکت گسترده و تعیین کننده در سنوات بعد شد، از جمله دیگر بخش های مهم این کتاب است (ج ۲، صص ۱۸۰-۱۱۵ و ۳۵۱-۳۲۰).

در این فصل از دوره ای سخن در میان است که در خلال آن یک نسل از مبارزین سیاسی - گروه مقید به قانون اساسی و مشروطه سلطنتی - جای به نسلی می سپارند که به قید و بند های این دست پای بند نیستند.

نسلی که اگر چه در اندیشه طریحی دیگر و به کلی

متفاوت از پیش بود، ولی در عین حال سعی داشت که خود را ادامه دهنده راه رهروان پیشین نیز قلمداد کند. اطلاق عناوینی چون جبهه ملی دوم و سوم...، جبهه ملی در تبعید، جبهه ملی خاورمیانه و قس علی هذا بر این مجموعه تحركات نیز از همین روی بود.

در عین حال و از سوی دیگر شاهد ادامه فعالیت بازماندگانی از آن نسل پیشین هستیم مانند دکتر شایگان - و حتی خود دکتر مصدق در تبعید احمدآباد - که از تک و تا نیفتاده، نقشی را که این نسل جدید از آنها انتظار داشتند، ایفا نموده و چنان که در این مجموعه نیز ملاحظه می شود، تا مدتها بعد طرف مراجعه و مکاتبه طیف متنوعی از جناح های در گیر در این فعل و انفعال بودند.

ولی به رغم این تمایل و تفاهم متقابل برای نادیده گرفتن فاصله فزاینده ای که راه و روش آن دو نسل را از یکدیگر دور می ساخت، تغییر و تبدیل مهمی در کار بود که به هر حال می بایست دیر یا زود، در جایی خود را نشان دهد.

احمد شایگان در توصیف مراحل اولیه بروز این تعارض و دوگانگی، پس از اشاره به تلاش گروهی از «... فعالین جبهه ملی از امریکا و اروپا برای آموزش در فلسطین و تدارک رفتن به ایران...» (در سال های نیمه دوم دهه ۱۳۴۰) از پدید آمدن نوعی سرگسستگی یاد می کند؛ از دکتر شایگانی می نویسد که در عین ابراز همدلی با «ادامه راه»، این را نیز احساس می کرد که شاید این «راه» راه او نیست. احمد شایگان می نویسد: «... دکتر شایگان کاری بیشتر از تأیید نمی توانست بکند. این نوع مبارزات از حیث آنچه او می شناخت به دور بود.» اگر چه می دانست که «... ادامه وضع در ایران تحمل ناکردنی است...» و از نظر ضرورت ادامه مبارزه مصمم تر [از پیش] بود ولی چگونه و به چه طریق؟ این از عهده او خارج بود» (ج ۲، ص ۱۷۹).

احتمالاً به دلیل جدی نگرفتن پرسش هایی از این دست بود که در پی فروپاشی سال ۱۳۵۷، شخصیت هایی از نوع دکتر شایگان نیز با برداشتی خوش بینانه از تحولات جاری، در پشت سر نهادن گذشته ای کم و بیش آشنا و دل سپردن به آینده ای نه چندان روشن، کوچکترین تردیدی به دل راه ندادند. از آن گروه شاید تنها دکتر صدیقی بود که درنگ و تأملی را جایز دانست.

«ولی چگونه و به چه طریق» و «ایناناً» از چه راه و به چه قیمتی؟ پرسش های فوق العاده مهمی بودند که آنها را حتی برای یک لحظه نیز نمی بایست از نظر دور داشت. چنین به نظر می آید که دکتر شایگان هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۲۰ وارد عرصه سیاست شد لاقلاً تا حدود بیست سال بعد، پرسش هایی از این دست را مدنظر داشته و مطابق با پاسخ های کم و بیش روشنی هم که بر آنها متصور بود عمل می کرد. ولی از آن مرحله به بعد در رویارویی با وضعیت جدیدی که در حال شکل گیری بود، این مهم را از نظر دور داشت. اگر چه حل و فصل بسیاری از مقتضیات و معضلات مربوط به این وضعیت جدید از عهده او خارج بود... ولی از همراهی و همدلی با آن نیز خودداری نکرد.

البته این امر فقط به دکتر شایگان محدود و منحصر نبود. بسیاری از دیگر مخالفین اصولی و ریشه دار نظام پهلوی نیز که در مقایسه با نسل بعدی مخالفین، هم از تجربه سیاسی

بیشتری برخوردار بودند و هم به حداقلی از ارزش های متعارف سیاسی باور داشتند، در ده - دوازده ساله که فرصت باقی بود متوجه نشدند چه چیزی در حال برآمدن است؛ حاصل نهایی «... آموزش در فلسطین و تدارک رفتن به ایران...» چیست و قواعد حاکم بر این ترتیب جدید تا چه حد با قواعد حاکم بر تحولات سیاسی ایران در دو دهه بعد از شهریور ۱۳۲۰، با «راه مصدق» در تنافر است.

فصل پایانی کتاب که با اشتغال بر مجموعه ای از بیانیه های سیاسی و مصاحبه های اختصاصی دکتر شایگان به یک دوره کوتاه از فعالیت های سیاسی او در مراحل نخست انقلاب اسلامی اختصاص دارد در مجموع بخش غم انگیزی است. انبوه خوش خیالی های این دوره به کنار - خوش خیالی هایی که به نظر می آید اکثر قریب به اتفاق سیاسیون ایران نیز در آن سهیم بودند - هنوز پای او به ایران نرسیده، رنود - فارغ التحصیلان فاکولته های لبنان و فلسطین - با طرح شایعاتی مبنی بر قصد دکتر شایگان برای احراز مقام ریاست جمهوری، او را در یک حرکت مات کردند. «در فرودگاه خبرنگاران از او توضیح خواستند و او طبیعتاً از این موضوع اظهار بی اطلاعی کرد. ولی این شایعه ادامه یافت و دستاویزی در دست مغرضین برای آزار او گشت. او آنقدر مریض بود که بیش از دو سال دوام نیاورد...» (ج ۲، ص ۱۸۶).

دکتر شایگان که زندگی سیاسی خود را با تدریس بحث آزادی و قانون در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران و مخالفت با رجالی چون حکیم الملک و عبدالحسین هژیر آغاز کرد، اینک آن را می بایست در برابر مخالفانی از یک نوع دیگر و با تلمذ در مکتب کیهان به پایان ببرد که در مقاله ای در ۲۰ خرداد ۱۳۵۸، در پاسخ به نگرانی های او پیرامون پایمال شدن آزادی های مطبوعاتی یادآور شد: «... ملت انقلابی... همچنان که اجازه فروش غذای مسموم به رستوران محل را نمی دهند، اجازه فروش فکر مسموم و ضدانقلابی به روزنامه و مطبوعات نخواهند داد...» (ج ۲، ص ۲۱۳).

نشر میفرا منتشر کرده است

# با یونگ و هسه

(دایره جادویی)

میکوئل سراتو

برگردان: دکتر سیروس شمیس

خیابان مجاهدین اسلام شماره ۲۲۲

تهران: ۱۳۷۲، ۲۲۲۲، ۲۲۲۲